

در کنار آمار ناخوشایند خشونت علیه زنان و کودکان، شوهرآزاری نیز در خانواده‌های ایرانی رو به افزایش است. به گونه‌ای که طبق نتایج تحقیقات دانشگاهی از هر ۱۰ مرد متاهل ایرانی، سه نفر مورد آزار جسمی یا روحی همسران‌شان قرار می‌گیرند.

30 درصد مردان دچار خشونت خانگی می‌شوند



شاید تاکنون هر آنچه از خشونت خانگی به گوش سنگین جامعه می‌رسید را می‌توانستیم به کودک‌آزاری و خشونت علیه زنان خلاصه کنیم اما در واقع به دنبال رواج عمومی خشونت و پرخاشگری در جامعه، نهاد خانواده امروزه ابعاد تازه‌تری از این پدیده را به خود می‌بیند. در کنار آمار ناخوشایند خشونت علیه زنان و کودکان، شوهرآزاری نیز در خانواده‌های ایرانی رو به افزایش است. به گونه‌ای که طبق نتایج تحقیقات دانشگاهی از هر ۱۰ مرد متاهل ایرانی، سه نفر مورد آزار جسمی یا روحی همسران‌شان قرار می‌گیرند.

به گزارش اسپادانا خبر، روزنامه جهان صنعت نوشت: قابل توجه است که نه تنها گزارش‌های صفحه حوادث جرایم و اخبار رسانه‌ها، بلکه مستندات محاکم قضایی و مراجع پزشکی قانونی بر این واقعیت اجتماعی صحنه می‌گذارند. این قبیل گزارش‌ها که تا چند سال گذشته به صورت رسمی انتشار نمی‌یافت، به یکباره آمار خیره‌کننده‌ای را در پیش چشمان مردم قرار داده است. براساس اعلام رسمی پزشکی قانونی کشور در سال 1393 پرونده بیش از 1500 مرد قربانی خشونت خانگی که از جانب همسران‌شان آزار دیده بودند، مورد رسیدگی قرار گرفته است.

پرخلاف باور عمومی خشونت خانگی زنانه به پرخاش کلامی، تحقیر و اهانت‌های لفظی منحصر نمی‌شود و بعضاً در قالب آزارهای روحی و روانی و حتی ضرب و شتم جسمی نیز قابل مشاهده است. البته این آمار در حال رشد خشونت خانگی از سوی زنان، بدون محاسبه تعداد شوهرانی است که به دلیل مشکلات خانوادگی و اجتماعی، هراس از قضاوت‌های نابجا و پیش‌داوری‌های نسنجیده و به قولی مضحکه شدن در انظار عمومی از طرح شکایت خود دم فرو بسته‌اند. شاید کم نیستند مردانی که مدارا با همسر ناسازگار و تحمل زخم زبان‌های کلامی، مشاجره و پرخاشگری از سوی او را بر مراجعه به مراکز قضایی و بالطبع، مواجهه با داغ ننگ از سوی جامعه ترجیح می‌دهند. اگرچه مطابق آمارهای مراکز قضایی، پدیده طلاق عموماً در سال‌های ابتدایی ازدواج رخ می‌دهد. گزارش همین مراجع آماری نشان می‌دهد که شیوع همسرآزاری در میان زوجین، بیش از همه در دوره میان‌سالی و پس از گذشت چندین سال از زندگی زناشویی آنان بروز می‌کند.

هر چند در این دوره تقریباً همسران از توقعات غیرواقعی و خواسته‌های فزاینده‌آل در زندگی مشترک دست برداشته و در تعاملی به نسبت طولانی‌مدت با یکدیگر به یک شناخت نسبی از همسر و زندگی مشترک‌شان رسیده‌اند. اما بعضاً در نوع نگرش آنها به زندگی، ارزش‌ها و خواسته‌هایشان هم تغییرات قابل ملاحظه‌ای به وجود آمده است و در مسایل مختلف زندگی با اختلاف نظر و تفاوت سلیقه روبه‌رو می‌شوند. پس در صورت عدم همدلی و درک نظرات متفاوت یکدیگر، این مساله به انباشت ناراضی‌ت و کدورت و در مواردی ناسازگاری و همسرآزاری منجر می‌شود. از زاویه دیگر، زندگی در شهرهای بزرگ به‌ویژه کلانشهری مثل تهران، افراد را در مواجهه مستمر با تغییرات صنعتی و تکنولوژیکی قرار می‌دهد که به سرعت بافت اجتماعی و فضای فرهنگی جامعه را از پوسته سنتی خود خارج کرده و خواسته و ناخواسته به ورطه تغییر و تحولات اجتماعی می‌اندازد.

البته این موضوع معمولاً با ارزش‌ها و باورهای عمیق عرفی و سنتی جامعه در تقابل قرار می‌گیرد که افراد را نوعاً دچار تنشج فکری و اختلالات رفتاری در حوزه‌های فردی و اجتماعی می‌کند. در این میان زنان که بیش از همه خود را محصور باورهای

سنتی و آسیب‌دیده از جانب قید و بندهای ناموجه عرفی می‌پندارند، مستعد و خواهان تغییر شرایط جامعه به نفع بهبود جایگاه اجتماعی خود هستند و به دفعات در تقابل با این وضعیت پرتنش دوگانه قرار می‌گیرند. در عصر حاضر با وجود تغییرات اجتماعی و نو شدن نگرش عموم افراد نسبت به حضور زنان در عرصه‌های مختلف حیات جمعی، هنوز در جریان تعاملات اجتماعی هم‌ریشه‌های عمیق مردسالاری در ساختار جامعه، آگاهانه و ناآگاهانه کنش‌های اجتماعی افراد را سمت و سو می‌بخشد.

زنان برای فعالیت اجتماعی در جامعه و فراهم کردن زمینه مناسب اشتغال خویش به ناچار در نبرد سرسختانه‌ای با این‌گونه نابرابری‌ها و تعارض‌ها قرار می‌گیرند و در مواردی که از احقاق حقوق خود از طرق معمول و قانونی بازمی‌مانند، به ناچار به رفتارهای توأم با خشونت و پرخاشگری متوسل می‌شوند؛ رفتارهایی که به تدریج بر اثر تکرار به خصوصیت و ویژگی ناخوشایندی در تعاملات روزمره آنان بدل می‌شوند. نمود اولیه این‌گونه رفتارها از سوی زنان بیش از همه در خانواده و در رابطه با همسر به عنوان مشتی از خروار جامعه بروز می‌کند. در مواردی زنان برای نشان دادن میزان توانایی‌شان برای احقاق حقوق زایل شده به تهدید کلامی و حتی آزار جسمی همسرشان در حکم آینه جامعه بیرونی مبادرت می‌کنند. در واقع آنها به عواطف و احساسات لطیف زنانه خویش پشت کرده و نوعی منش مردانه و رفتار سلطه‌طلبانه را در پیش می‌گیرند که در وهله نخست به خشونت خانگی با همسر و فرزندان می‌انجامد. این روند در درازمدت بر تعداد زنانی که در روابط اجتماعی‌شان خلق و خوی سخت و انعطاف‌ناپذیر در پیش می‌گیرند، می‌افزاید و از آنجا که آنان رسالت خطیر تعلیم و تربیت بنیادی جامعه را نیز برعهده دارند، پس این خصیصه رفتاری در آنها به رواج روحیه خشونت‌طلبی و پرخاشگری در جامعه دامن می‌زند و در بازه زمانی نه چندان طولانی به کلیت جامعه رسوخ می‌کند. گسترش فرهنگ مصرف‌گرایی، سبک زندگی تجمل‌گرایانه و گرایش به ارزش‌های مادی، وجه دیگری از شرایط کنونی جوامع شهری ایران است. در دهه اخیر تب مصرف‌زدگی، شیوه زندگی مبتنی بر ارزش‌های مادی و منش مصرف‌تظاهری در جامعه ایرانی نمود قابل ملاحظه‌ای داشته که عموم افراد را در تقابل با تبعات و پیامدهای خود قرار داده است. در ارتباط با پدیده تقریباً نوظهور مصرف‌زدگی نیز زنان بیش از سایر اقشار جامعه در معرض آسیب قرار دارند.

به‌طور معمول سبک زندگی خانواده‌ها و ابعاد سبک مصرفی آنها توسط زنان مشخص و مدیریت می‌شود. در چنین شرایطی برخی از زنان در صورت ضعف اقتصادی خانواده برای تامین خواسته‌ها و نیازهای ضروری و غیرضروری خود و خانواده، همسران‌شان را به لحاظ مالی تحت فشار می‌گذارند و با تحقیر و توهین‌های لفظی در قیاس با دیگران آنها را مورد عتاب و آزار کلامی قرار می‌دهند. مردانی که وضعیت اقتصادی مناسبی ندارند یا از نظر مالی به همسر و خانواده همسرشان وابسته‌اند، از این موضوع بسیار مورد آزار قرار می‌گیرند. پر واضح است که شرایط به نسبت نابرابر زندگی اجتماعی برای زنان، بیش از همه موارد مطرح شده در افزایش خشونت‌های خانگی از سوی آنان نقش داشته است. نواقص و محدودیت‌های قانونی، ضعف حمایت‌های دولتی، فشارهای فرهنگی و کارشکنی‌های اجتماعی در مسیر اشتغال و فعالیت مدنی زنان، آنان را به سمت بن‌بست‌های روحی و ناهنجاری رفتاری سوق می‌دهد. هر چند که تغییرات ناگزیر اجتماعی در سبک زندگی، الگوی خانواده ایرانی و همچنین جایگزین شدن ارزش‌های مادی به جای شایستگی‌های انسانی و اخلاقی در جامعه نیز در رشد این پدیده اجتماعی بی‌تأثیر نبوده است. به هر روی در مسیر متوقف نمودن هر آسیب اجتماعی، گام اول آموزش و اطلاع‌رسانی عمومی است. تجهیز افراد (مخصوصاً جوانان) به مهارت‌های همزیستی اجتماعی و آگاهی‌بخشی به آنها در ارتباط با وضعیت زندگی زنانشویی در اولویت‌های این اتفاق قرار دارد. همچنین با تعدیل شرایط اجتماعی و تصحیح مفاد قانونی در خصوص فعالیت‌های مدنی، زندگی خانوادگی و اجتماعی زنان نیز می‌توان به تجربه احساس امنیت و آرامش در آنها از حیات اجتماعی مداوم بخشید. احساسی که بی‌شک به واسطه آنها به تک‌تک افراد جامعه سرایت کرده و روح سرزندگی، نشاط و آرامش را در متن زندگی اجتماعی آنان ساری و جاری می‌کند.